

ناگهان در ناگهانی از گل و لبخند

گفت و گو با
علی رضا قزوه

مهدی مظفری ساوجی - علی محمد مؤدب



● مظفری ساوجی: آقای قزوه به عنوان نخستین سؤال اگر ممکن است کمی در باره گذشته خود (اینکه در کجا به دنیا آمده‌اید، وضعیت فرهنگی و اجتماعی خانواده و محیطی که در آن رشد کرده‌اید و کسانی که در شکل‌گیری شعر و اندیشه شما تأثیرگذار بوده‌اند) صحبت کنید.

گذشته من به نوعی با شور و شعر گذشت. یک نوع طنز عملی. توأمان رنج و شادی. جست‌وخیز در دامنه دشت و کوه و صحرا، پالیزها، علفزارانی که عطرشان هنوز در خاطر م‌هست. گم شدن در دسته‌های سینه‌زنی. و گاه آن قدر دنبال خودم می‌گشتم تا درمی‌یافتم که جهان بر کدام مدار می‌گردد. نقاشی‌ام خوب نبود اما خط را خوب می‌نوشتم. الفبای شعر را در کتاب آسمان خواندم. الفبای زبان شعر مثل زبان چینیه دهها هزار حرف داشت.

محلله‌هایی قدیمی که زود خراب شدند. بچه‌های پشت آب‌انبار بزرگ، که خیلی زود پراکنده شدند. بعضی‌شان تا رسیدن به قلّه شلمچه را یک نفس رفتند. بعضی را گم کرده‌ام. در آن سوی آبها نمی‌دانم در زیر کدام سقف پیر می‌شوند. از میان آن همه تنها من شاعر شدم. چهل سال است در خوابهایم راه می‌روم و چهل سال است به قول آن شاعر عرب چوبه دارم را - که این شانه‌های زخم‌خورده من‌اند - همراه خود می‌کشم.

پدر از طایفه ملایان بود که از درس و مدرسه فراری شده بود. با دعای کمیل مولا علی (ع) و دعای ندبه و سمات و باباطاهر و پیر هرات بیش از همه آشنا بود. دلش در کوچه‌های کربلا و مدینه می‌تپید و مادر از طایفه صوفیانی بود که نسبش به حلقه‌نشینان بارگاه شیخ علاءالدوله سمنانی می‌رسید.

من در گرمسار به دنیا آمدم. سال ۴۲ هجری.

در شبی سرد که به قول نزار قبانی خون شعر به دستان قابله ریخته بود وقتی مرا به دنیا می‌آورد.

پدرم اهل تجارت و سفر بود و انس و الفتی هم با دعا و قرآن و هیئت و دسته‌های عزاداری داشت و مادرم به من شیر شعر می‌داد. محیط زادگاهم مثل مادری مهربان مرا در خود پروراند و من الآن بیش از بیست سال است که از آن محیط بیرون آمده‌ام. جز پنج سال عمرم که از بیست و دو سالگی تا بیست و هفت سالگی در قم و همزمان با جنگ در جنوب گذشت حدود پانزده سال است در این شلوغ آباد سعی می‌کنم برای خود خلوتی دست‌وپا کنم که کمتر توفیق دست می‌دهد. دو سال از این سالها را هم کم کنید، سالهایی که در تاجیکستان بودم، با یک دنیا خاطره خوب از مردمان آنجا؛ که اگر چه در آنجا هم به دلایلی این خلوت کمتر دست‌داد، اما خلوت بودن شهر "دوشنبه" جبران این نداشتن خلوت را می‌کرد.

دو دختر نه ساله دارم که دوقلوبند، با همسری مهربان و پانزده اثر شعر و تحقیق و سفرنامه که تقریباً هیچ کدامشان در بازار کتاب یافت نمی‌شود.

● مظفری ساوجی: تعریف شما از شعر چیست و تا چه اندازه با تعریفی که در گذشته از شعر ارائه شده است موافق‌اید؟

می‌دانید که مرحوم عزیزاله زیادی یک کتاب نسبتاً قطور پیرامون همین موضوع گرد آورده بود. شعر چیست؟ و چقدر تعریفهای مختلف از شاعران جدید و قدیم و اینجایی و آنجایی. و چه فراوان شاعرانی که بر تعریف‌ناپذیری شعر تکیه کرده بودند. با این همه من هم تعریفی تازه برای شعر ندارم. فکر می‌کنم شعر خلق کردن نیست، یک "کشف" است. کشفی که با شهود و دیدن همراه می‌شود. دیدن در ذهن به اضافه دیدن با چشم‌ظاهری. کنار هم



چیدن قدسی‌ترین و آسمانی‌ترین واژگان را هم می‌توان شعر به حساب آورد. به هر حال شعر هر چه باشد آن قدر مقدس و پاک است که بسیاری از بزرگان و اولیا و حتی امامان ما را هم به دنبال خود کشیده است و هم آنان جماعت شاعران را بسیار حرمت می‌نهادند. در روزگار ما هم بزرگان دین و شخص حضرت امام خمینی (ره) و رهبر فرزانه انقلاب شعر می‌گویند. شعر هنر اول ما ایرانیان است. همین هنر اول بودن خودش تعریف شعر می‌تواند باشد.

● مؤدب: شعر را از کجا و کی شروع کردید؟

سال ۵۶ کتابچه کوچکی به دستم افتاد از دکتر شریعتی به نام "یک جلوش تا بی‌نهایت صفرها". بدون آنکه بدانم کتابهای دکتر شریعتی قدغن است آن را با خود همراه می‌بردم و می‌خواندم. کتاب را از خانه دایی ام وقتی که اسباب‌کشی می‌کردند پیدا کردم. در زیر تخت افتاده بود. نثر آن کتاب تأثیر خوبی روی انشاهای من گذاشت. بعد یک معلم جغرافیا و تاریخ داشتیم که از توده‌ایها بود. شعرهای سیاوش کسرای را می‌آورد و برایمان می‌خواند. همان معلم وقتی انشاها و نثر مرا دید، اصرار داشت مرا پیش بزرگ شاعر توده‌ها ببرد که نرفتم. بعدها توسط یکی از دوستانم که پدرش مباشر املاک روان‌شاد امیری فیروزکوهی بود تعدادی از شعرهایم را برای امیری فیروزکوهی فرستادم که مرا خیلی تشویق کرد. همان روزهای آغاز شکل‌گیری حوزه اندیشه و هنر بود که توسط همان دوستان نشانی حوزه هنری امروز را پیدا کردم و آمدم در حلقه دوستان شاعری چون حسینی و امین‌پور و ساعد باقری و از بزرگ‌ترها مرحوم اوستا و مشفق و خیلی‌های دیگر. از سالهای ۶۲ به بعد در جلسه‌های حوزه هنری حضور داشتم. احمد عزیزی، یوسف‌علی میرشکاک، سهیل محمودی، حسین اسرافیلی، پرویز بیگی، حسین آهی، وحید امیری و... از بچه‌های ثابت آن حلقه ادبی بودند. با عبدالجبار کاکایی و مرحوم سلمان هم در همین جلسه‌ها آشنا شدم.

● مؤدب: در میان شاعران ایران و جهان چه کسانی بیشترین تأثیر

را بر شعر و اندیشه شما گذاشته‌اند؟

از شاعران معاصر ایران کارهای علی معلم، صفارزاده، سلمان هراتی، امین‌پور و سید حسن حسینی تأثیر بیشتری بر من داشت. اما از میان شاعران خارجی من بیشترین تأثیرات را از شاعران عرب گرفته‌ام. کارهای احمد مطر، نزار قبانی، محمود درویش، سمیع القاسم، محمدالماعوط، محمد البیاتی و از شاعران غرب کارهای لورکا و ریئوسوس و نرودا را بیشتر می‌پسندم. ترجمه کارهای شاعران ترکیه نظیر ناظم حکمت و نرایی کاراکوچ را هم خوب خوانده‌ام.

از شاعران کرد هم تقریباً کارهای بیشتر شاعران خوششان را خوانده‌ام. شیرو ک بیگس، رفیق صابر و عبدالله پشتو شاعران با احساسی هستند که همیشه از خواندن آثارشان لذت بردم. شعر تاجیکستان و افغانستان را هم خوب خوانده‌ام. از میان همه این شاعران، شعر شاعران عراق را محکم‌تر و باشکوه‌تر از دیگر همسایگان دیده‌ام. شعر ترکیه هم شعر خوبی ست. کمتر از شعر ما نیست.

● مؤدب: اما از شاعران متقدم؟

با باباطاهر به خاطر شنیدن دوبیتی‌هایش در کودکی از پدرم خیلی صمیمی بودم و هستم.

بیدل را تقریباً خوب خوانده‌ام. یک‌بار در هواپیمایی اختصاصی که با احمدشاه مسعود از دوشنبه تا تهران همسفر و همکلام بودم در تمام طول راه او از سعدی و غزلیات شمس می‌خواند و من از بیدل.

می‌گفت: چرا در ایران بیدل را نمی‌شناسند و من گفته بودم که می‌شناسند.

اما شاعری که بیش از همه شاعران مورد علاقه من است مولاناست.

مولانا بزرگ‌مردی است که از پس حمله‌های ناصر خسرو بر غزل، به بالایش این قالب عمیق دست می‌زند و از غزل پیر چنگی‌ای می‌سازد که بانگ گردشهای چرخ است که خلق به تبور و به حلق می‌نوازندش.

● مظفری ساوجی: غزل در سالهای اخیر چه سرنوشتی داشته است؟

غزل از دوران خردسالی‌اش که با شهید بلخی آغاز شد تا دوران اوج و بزرگ‌سالی‌اش که دوران مولانا و حافظ بود راههای بسیاری را طی کرد. اما در سالهای اخیر، غزل آینه فریادهای خاموش و خاموشیهای پرغوغا شد.

غزل سالهای اخیر غزل اجتماعی، غزل اعتراض، غزل عاشقانه‌های نجیب، غزل اشتیاقها و باورهای دینی و ایمانی شد. غزلهای علوی و حسینی و فاطمی در سالهای اخیر گواه عمق غزل فارسی است.

غزل امروز به سمت غزل آزاد و عاری از سلطه و سیطره نفس به پیش می‌رود. غزل امروز نشان داده است که غزل، دیگر عرصه قول و غلام‌بارگی نیست و در آن اعتراضها چنان صادق است که گویی با معاشقه‌ای دیگر مواجهی! غزل امروز غزل کنج فقر محمدی است!

● مؤدب: در ادامه پاسخ به پرسش تأییراتی که از دیگران پذیرفته‌اید بفرمایید به جز شاعران چه اندیشمندان دیگری توجه شما را به خود جلب کرده‌اند و برای شما انگیزه‌آفرین بوده‌اند؟

کارهای شمس تبریزی و سهروردی از متقدمان، و آثار دکتر شریعتی و برخی از آثار دکتر سروش و اندیشه‌های دکتر دادبه و دکتر دینانی برایم جالب توجه بوده‌اند. حرفهای برخی از اندیشمندان خارجی را هم باید خواند، اما از آنجا که در مبحث اندیشمندان خارجی و به‌خصوص اروپایی، شاعران و نویسندگان و منتقدان ما دچار افراط شده‌اند، و بازار میشل فوکو و دریدا و لوکاج و امثالهم داغ است. بگذارید بگویم که من به همان تولیدات اندیشه داخلی اکتفا کرده‌ام و در این صنعت بحمدالله خودکفا هم بوده‌ایم و صادرات



خوبی هم داشته‌ایم و خیلی از اندیشه‌های غربیها محصول حرفهای همین قدمای ماست.

● **مظفری ساوجی:** با توجه به آشنایی عمیق شما با شعر و ادب تاجیکستان، ارزیابی خود را از شعر امروز تاجیکستان برای ما بیان کنید؟ به نظر شما این شعر تا چه اندازه توانسته است خود را با شعر امروز ایران هماهنگ و همگام کند؟

شعر فارسی همان قدر که مدیون ایرانیهاست، مدیون تاجیکها و افغانستانیها نیز هست. جغرافیای فرارود (ماوراءالنهر) و افغانستان (بخشی از خراسان بزرگ) نخستین فارسی‌سرایان را در دل خود پرورده است. در جغرافیای ایران نیز سیستان و ری و بخشی از خراسان بزرگ، بزرگان ادب فارسی را در دل خود پرورده. تا دوران صفویه ارتباط فرهنگی سه کشور خیلی خوب بود و ادبیات فارسی در هر سه حوزه یکی بود. بعد از جنگهای شیعه و سنی صفویان و ازبکها، تقریباً مرزها بسته شد و تنها حوزه ادبی هند و فرارود این ارتباط فرهنگی را حفظ کرد و تا اندازه‌ای جبران کمبود ارتباط بین ایران و اقوام ازبک و ترک را می‌کرد. تا همین دوران یعنی روزگار جامی و علی شیر نوایی، ازبکها به زبان فارسی حرف می‌زدند و شعر

می‌گفتند. کم‌کم در همین روزگار شعر ترکی هم جدی گرفته شد و به‌عنوان یک رقیب شعر فارسی درآمد. بعد هم در روزگار حمله تزارهای روسیه و ماجرای حضور انگلیسیها در افغانستان قوم پشتونها خود رقبای تازه زبان فارسی بودند. بعد هم ماجرای انگلیسیها در هند. در مجموع بزرگ‌ترین دشمن زبان فارسی در قرن گذشته انگلیسیها و استعمار انگلیسیها بوده است.

تا همین روزگار باز هم چراغ زبان فارسی در ماوراءالنهر تا حدودی روشن بود و شاعران حلقه ادبی احمد مخدوم دانش و شاگردانش چون عینی و فطرت و دانش تحت تأثیر سبک هندی شعرهای خوبی به زبان فارسی می‌گفتند.

شعر تاجیکستان در همین هشتاد سال پیش به دلیل اینکه خط فارسی را برگرداندند دچار رکود و فترت شد.

اول یعنی حدود دهه سی میلادی لاتین شد و بعد هم خط سریلیک و در کنارش زبان روسی هم به‌عنوان رقیب جدی بعدی در برابر زبان فارسی قد علم کرد.

شعر تاجیکستان در دهه‌های ۴۰ تا ۹۰ میلادی دچار بیشترین افت خود شد. مرزها بسته و حکومت شوراهای اندیشه‌های کارگری و شعر داس و چکشی و فرمایشی پدید آمد. قافیه و وزن شکسته شده بود و در یک کلام هویت و روح ایرانی و مشرقی از شعر فارسی تاجیکی رخت بر بسته بود. بعد از فروپاشی تا سالهای حدود ۲۰۰۰ میلادی شعر تاجیک در جاده خودشناسی قدمهای خوبی برداشت. مهاجرت برخی از ادیبان تاجیک بر اثر جنگهای داخلی پنج ساله در تاجیکستان موجب آشنایی بیشتر آنها با ادبای افغانستان و ایران شد.

اما در سالهای اخیر شعر تاجیکستان دارد وارد مرحله خوبی می‌شود. بیشترین تلاشگران این آشتی فرهنگی و این بازگشت به اصالتها شاعرانی چون محمدعلی عجمی، فرزانه خجندی،

محمدعلی جنیدی (سیاوش)، و رستم وهاب‌نیا هستند. هرچند حضور ادیبان باتجربه‌تری چون روان شاد لایق شیرعلی، گل رخسار، گل نظر، مؤمن قناعت، نظام قاسم، رحمت نذری و ... نیز در سالهای اخیر انکارنشدنی است.

● **مؤدب:** به نظر شما شعر کدام سرزمینها تأثیر بیشتری بر شعر تاجیکستان گذاشته است؟

شعر روسیه، به‌خصوص آثار شاعرانی چون مایاکوفسکی، یه‌سین و شاعرانی چون چنگیز آیتماتوف قرقیز که همین سال گذشته فوت کرد. و شعر شاعران ایران به‌خصوص حضور ابوالقاسم لاهوتی در دهه‌های چهل و پنجاه میلادی در تاجیکستان و بعد از او حضور ژاله اصفهانی و گاه تک‌توکی از ادبای ایران مثل نادر نادریور، کسرائی و کتابهای شاعرانی چون سایه، فرخزاد، شاملو، اخوان، سپهری در قبل از انقلاب و بسیاری از شاعران نسل نو ایران مثل معلم، امین‌پور، سید حسن حسینی و ... و نیز حضور دو تن از شاعران انقلاب - بنده و آقای گرامرودی - (که حلقه‌های ادبی خوبی با شاعران تاجیک داشتیم) کمک زیادی به معرفی ادبیات نسل نو ایران به تاجیکها کرد. در حال حاضر شعر ایران بیشترین تأثیر را بر شعر تاجیکستان داشته است، اما همچنان شاعران روسی زبان نیز بدون واسطه با شاعران تاجیکستان ارتباط ادبی خوبی دارند.

● **مظفری ساوجی:** آیا شاعران امروز تاجیک در حوزه و زو نه‌های عروضی تجربه‌هایی تازه‌ای دارند، تجربه‌هایی که در غزل امروز فارسی به چشم می‌خورد؟

بله، اگر منظور آن تجربه‌های نو در وزن مطابق کارهایی است که در غزلهای سیمین بهبهانی و محمدعلی بهمنی و حسین منزوی دیده‌ایم، در کار تنی چند از شاعران تاجیک نیز نظیر گل نظر کیلیدی، یف، محمدعلی عجمی، رستم وهاب‌نیا، محمد شریف ربانی، سلیم زرافشان فر، دولت رحمانیان و عسکر حکیم این تجربه‌ها دیده می‌شود. مثلاً رستم وهاب‌نیا می‌گوید:

فدای آنان که بهتر از من سخن سرايند و بی‌صدایند

فدای آنان که نای عشق‌اند و سینه‌چاکان بی‌نوایند

البته می‌دانیم که این وزن بلند را بیدل دهلوی خیلی زودتر از خانم بهبهانی آورد و یحتمل شاعر تاجیک تحت تأثیر بیدل این بیت را گفته و اتفاقاً این وزن از وزنه‌های متداول در غزل تاجیکستان است و سلیم زرافشان فر و محمد شریف ربانی هم در همین وزن غزل دارند. اما از حیث زبان نو غزل هیچ شاعری به اندازه محمدعلی عجمی خود را به غزل امروز ایران نزدیک نکرده است.

می‌دانید که عجمی سه سال در ایران بود و این آشنایی محصول همین سه سال حضور جدی و نزدیکش در ایران بوده است.

● **مؤدب:** سیاستهای فرهنگی ما تا چه اندازه در تاجیکستان موفق بوده است؟ دیگران در این زمینه چه اقداماتی انجام داده‌اند؟

شبلی و آتش



ملیرضا قزوین

ناگهان در ناگهانی از گل و لبخند

گفت‌وگو با علی‌رضا قزوین



● **چهل سال است در خوابهایم راه می‌روم و چهل سال است به قول آن شاعر عرب چوبه دارم را - که این شانه‌های زخم‌خورده من اند - همراه خود می‌کنم.**

● **فکر می‌کنم شعر خلق کردن نیست، یک "کشف" است. کشفی که با شهود و دیدن همراه می‌شود. دیدن در ذهن به‌اضافه دیدن با چشم ظاهری.**

● **شعر هنر اول ما ایرانیان است. همین هنر اول بودن خودش تعریف شعر می‌تواند باشد.**

● **از میان شاعران خارجی من بیشترین تأثیرات را از شاعران عرب گرفته‌ام. کارهای احمد مطر، نزار قبانی، محمود درویش، سمیع القاسم، محمد الماغوط، محمد البیاتی**

ما باید در تاجیکستان کار فرهنگی کنیم و متأسفانه این فرهنگ از دو طرف مظلوم واقع شده است. دولت تاجیکستان بیش از فرهنگ، خواهان روابط محکم اقتصادی است و با عینک اقتصاد دنیا را می‌نگرد و ما با عینک سیاست و دین.

به همین دلیل تا الآن فرهنگ مظلوم واقع شده است. دیگران با فرهنگ و اقتصاد و سیاست جلو آمده‌اند و برنامه‌ریزی‌شان هم از ما بهتر بوده است. خود من الآن حدود هشت سال است که به‌طور جدی در حوزه فرهنگ تاجیکستان پژوهش و کار کرده‌ام.

فقط در اینترنت شانزده وبلاگ برای شاعران تاجیک ایجاد کرده‌ام، چهار کتاب راجع به ادبیات تاجیکستان نوشته‌ام و رساله‌های فوق لیسانس و دکتری‌ام راجع به ادبیات تاجیکستان بوده است، اما دارم به این نتیجه می‌رسم که در این باره هم کار دولتی افاقه‌ای نمی‌کند و باید بی‌منت حضرات مسئولان فرهنگی کار خودم را بکنم، ای کاش این موضوع را زودتر می‌فهمیدم.

● مؤدب: عده‌ای بر این اعتقادند که شعر ایران بعد از انقلاب نتوانسته است با غنا و قوت شعر قبل از انقلاب حرکت کند. اگر با این دیدگاه موافق‌اید، دلایل این رکود را چه می‌دانید؟

نه، با این نظر موافق نیستم، دست کم در چند قالب، شعر انقلاب از شعر پیش از انقلاب جلوتر است، بی‌تردید در قالب رباعی شعر پس از انقلاب از شعر پیش از انقلاب با فاصله زیادی جلوتر می‌ایستد. در غزل هم به اعتقاد من و به اعتقاد بسیاری از منتقدان، شعر انقلاب از شعر پیش از انقلاب جلوتر است و همین که غزل جلوتر باشد یعنی بیش از نیمی از شعر جلوتر است، چرا که غزل جدی‌ترین قالب همه‌روزگاران بوده و هست. می‌ماند در دو قالب نیمایی و سپید. به اعتقاد من در قالب نیمایی شعر پیش از انقلاب با حضور چهره‌هایی چون اخوان ثالث، فروغ، سپهری و... وضع بهتری نسبت به بعد از انقلاب داشته است. در قالب سپید هم خیلی از شاعران خوب این قالب هر دو زمان پیش و پس از انقلاب را درک کرده‌اند، شاملو، آتشی، رؤیایی، احمدرضا احمدی، شفیعی کدکنی (البته با نیمایی‌هایش) و در این سالها چهره‌هایی مثل شمس

لنگرودی و صالحی و فرشته ساری و سلمان هراتی به اعتلای آن کمک کرده‌اند و برخی نیز به‌ویژه داعیه‌داران تعدادی از جریانهای شعری دهه هفتاد و دهه هشتاد از ارزش و اعتبار آن کم کردند. اگر این جریان کاذب به شعر دهه اخیر خودش را تحمیل نمی‌کرد با جرأت و جسارت تمام می‌گفتم که شعر پس از انقلاب از شعر پیش از انقلاب رشیدتر و باغنا تر و محکم‌تر است. جریان اخیر آن قدر بی‌ریشه و بی‌پشتوانه است که داد بسیاری از شاعران خوب این روزگار را در آورده. شفیعی کدکنی، آتشی، سیانلو، شمس لنگرودی، سید علی صالحی و خیلی‌های دیگر از معترضان به این شیوه "کودکان استثنایی" اند. سبک "کودکان استثنایی" از ساخته‌های ذهن من است برای نام‌گذاری این قبیل شعرها. چون به سبک بچه‌های استثنایی بریده‌بریده و بی‌ربط حرف می‌زنند. تازه مصیبت وقتی آغاز می‌شود که بخواهی این شعرها را ترجمه کنی!

● مظفری ساوجی: بعد از انقلاب، خطها و مرزهایی میان شاعران و نویسندگان کشیده شد و درست یا نادرست ادبیات با توجه به آرا و اندیشه‌های صاحب‌قلمان که بیشتر ناشی از نوع موضع‌گیریهای سیاسی و اجتماعی آنان بود مرزبندی شد. غافل از اینکه در ادبیات (به‌ویژه در شعر و داستان) بیشتر ادبیت مد نظر است و یک اثر ادبی

(اعم از شعر، داستان، رمان، و نمایشنامه) نباید به صورت هم‌زمانی از جامعه و جهانی که در آن به سر می‌برد، تأثیر بپذیرد. به عبارت دیگر هر نوع تأثیر و بازتابی در ادبیات باید به صورت در زمانی و بالقوه باشد و همواره قابلیت تأویل و فعلیت خود را در هر جامعه و عصری حفظ کند. البته در آثار بعضی از نویسندگان و تا حدی شاعران بعد از انقلاب به این مسئله توجه شده است.

به هر حال خطها و مرزهایی که به آنها اشاره شد تا امروز همچنان خود را حفظ کرده است و نه تنها کمرنگ نشده بلکه در پاره‌ای موارد حتی پررنگ‌تر نیز شده است.

به نظر شما آیا بهتر نیست شاعران و نویسندگان این خطوط را کنار بگذارند، یا دست کم در جهت کمرنگ‌تر شدن این خطوط حرکت کنند. هدفی که مجله شعر در پیش گرفته؟

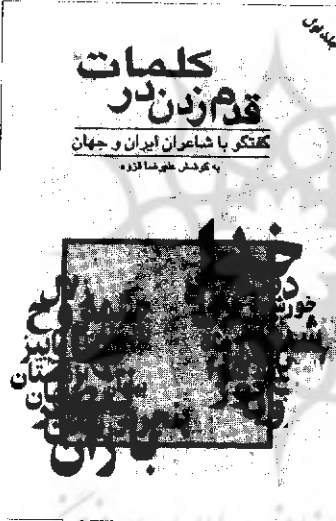
ببینید برداشتن این خطوط در هر دو جریان منافع یک عده‌ای را به خطر می‌اندازد. من بارها در صحبت‌رویاروی با شاعران و منتقدان هر دو جناح این مشکل را بازگو کرده‌ام و فکر هم نمی‌کنم که این اتفاق به‌طور کامل بیفتد. الآن عده‌ای دارند با فحاشی به امثال من در خارج از کشور بورسیه می‌گیرند و پناهنده می‌شوند. من وقتی شعر ایران را برای

ترجمه در کشور چین انتخاب می‌کردم همه سلاقی ادبی و همه آدمهای این جناح و آن جناح را دیدم و الآن کتاب به همت سه تن از مترجمان چینی به زبان چینی برگردان شده و در دانشکده‌های شرق‌شناسی پکن تدریس می‌شود. یادم می‌آید در یکی از برنامه‌هایی که در اصفهان بودیم عده‌ای از شاعران خط‌کنشی شده نیز آنجا بودند. من به همین نکته اشاره کردم و آنها هم به‌ظاهر آن را به‌عنوان یک راهکار خوب، پذیرفتند ولی بعد در گزیده‌ای که چاپ کردند نه نامی از قیصر امین‌پور آوردند نه نامی از سلمان هراتی و سید حسن حسینی و علی معلم. خودشان بودند و خودشان. البته در جناح به اصطلاح بچه‌های انقلاب هم عده‌ای را

داریم که به همان شیوه گزینشی عمل می‌کنند و در سالهای اخیر تا حدودی این مشکل دارد حل می‌شود. به نظر من باید این تنگ‌نظری را کنار گذاشت و همه زیر سقف آسمان ایران در جهت اعتلای ادبیات کشورمان کار کنیم. در مصاحبه‌های اخیر خیلی از شاعران مطرح امروز، خوشبختانه این اتفاق دارد می‌افتد. در این راستا انجمن شاعران ایران نیز قدمهای خوبی برداشته است. به خصوص در برنامه میهمان ماه به این اصل توجه داشته است. جهت‌گیری مجله شعر هم مفید بوده است.

● مظفری ساوجی: اگر بخواهید از دیدگاه آسیب‌شناسی و نقد ادبی جریانهای شعر امروز به‌ویژه شعر نیمایی و شعر سپید را ارزیابی کنید چه مباحثی در این زمینه مطرح می‌شود؟

جریانهای شعر سپید و نیمایی امروز نسبت به شعر کلاسیک جریانهای فرعی‌تر و کوچک‌تری هستند. از عمق و شتاب کمتری هم برخوردارند. به‌ویژه جریان شعر سپید دچار این سطحی‌نگری شده است و به نوعی به یک ضد شعر و ضد معنا تبدیل شده است. حتی به ذهن خیلی از جوانها دیکته کرده‌اند که چرا شعر باید معنا داشته باشد. گرایش اروتیک و پرهیز از نجابت در مقوله عشق و تبدیل آن به هوس و شعرهای شهوانی نکته دیگری است که داعیه‌دارانش بیشتر شاعرانی هستند که یک دوره سابقه جنایی در



ناگهان در ناگهانی از گل و بلبلند

مفتوحی با
علی رضا قزوه

● یکبار در هواپیمایی
اختصاصی که با
احمدشاه مسعود از
دوشنبه تا تهران
همسفر و همکلام بودم
در تمام طول راه او از
سعدی و غزلیات شمس
می خواند و من از بیدل.

● غزل امروز نشان داده
است که غزل، دیگر
عرضه قول و غلام پارگی
نیست و در آن اعتراضها
چنان صادق است که
گوییم با معاشقه ای دیگر
مواجهی! غزل امروز
غزل کنج فقر
محمدی است!

● شعر فارسی همان قدر
که مدیون ایرانیهاست،
مدیون تاجیکها و
افغانستانیها نیز
هست.

● ما باید در
تاجیکستان کار فرهنگی
کنیم و متأسفانه این
فرهنگ از دو طرف
مظلوم واقع شده است.
دولت تاجیکستان بیش
از فرهنگ، خواهان
روابط محکم
اقتصادی است و با
عینک اقتصاد، دنیا را
می نگرد و ما با عینک
سیاست و دین.



شعار یعنی ضرب المثل، یعنی شعری همه پذیر تا همیشه های ادب
و شعر.

این نکته را حتی شاعرانی چون الف. بامداد نیز معترف شده اند که
توفیق یک شعر ناب رسیدن به مرحله شعار است. آنجا که شعر
هنرش را به رخ سادگی نمی کشد و شعار، سادگی اش را سد راه هنر
نمی کند! این دو با هم گره می خورند و شعر ناب رخ می نماید و این
شعر ناب، بی شک شعری ست زبان زد و ضرب المثل.

● مظفری ساوجی: بر این اساس به نظر شما جدی ترین و
حادترین مشکلاتی که شعر امروز ایران با آنها مواجه است
چیست؟

دوری از شادی و نشاط. غمزدگی مفرط. بی اعتنایی به مسائلی
چون ملیت در کنار دین و برعکس. دور شدن از اصالتها و سنتها.
نداشتن حامیان جدی. دور شدن مردم از شعر (شعر گریزی) و
نداشتن منتقدان دلسوز و کم بودن ظرفیت تحمل یکدیگر و
حسادت که امان از این آخری.

● مظفری ساوجی: صحبت غم به میان آمد. مگر غم در
زیرمجموعه عاطفه شعر قرار نمی گیرد و به اندازه شادی از
ارزش برخوردار نیست؟

حضور غم به تنهایی، نه غم عشق در شعر فارسی بسیار
جدی ست. البته برای اینکه فرق بین غم و غصه روشن شود، مولوی
در غزلیات خود دست به نقد غم و البته دست به یک غمزدایی جدی
می زند تا یادمان باشد که غم عشق، شادی آور است! نشانه واقعی غم
عشق، البته شادی است و این غم - غم عشق - جز در دل های شاد
پیدا نمی شود. از این روست که حافظ می گوید:



پرونده شان است. اینها مجرمانی هستند که از روی بیکاری شعر را
انتخاب کرده اند. هزار سال ادبیات فارسی با عشق و با نجابت بالیده
است و متأسفانه در این ده سال اخیر به کج راه و بیراهه کشیده شده
است. در غزل و ترانه هم همین جریان سرگرم تولید اثبوه است. در
یکی از سایت های ادبی خارج از کشور که خود را غیر رسمی هم
می داند شعری از یک زن دیدم که آدم از ایرانی بودنش خجالت
می کشد. حتی در جایی اشاره کرده بود به اینکه خودش از تخمه و
ترکه سربازان عراقی است! من انتظار دین داری از این آدمها ندارم،
دست کم یک سر سوزن ایرانی باشند و به ملیتشان پشت نکنند.
لااقل یک ذره غیرت داشته باشند.

آن برگه پناهندگی باید باعث شود که تا این اندازه عفت و آبرویت
را به حراج بگذاری؟ من وقتی شعر اینها را می بینم، درمی یابم که
نسل من، شاعرانی مثل سلمان هراتی و امین پور و کاکایی و دیگران
یک فرشته اند. نسل من نسل رنج و درد و پاکای است.

دین داری به کنار، صدبار ایرانی تر و آزادتر و به تعبیر خودتان غیر
رسمی تر از کسانی هستیم که چشمشان به شندرغاز دلار و ویزای
فرنگستان است و ایرانی بودن از نگاه آنها مسخره کردن سرود
جمهوری اسلامی و سخنرانی در فلان رادیو و خبرگزاری وابسته به
صهیونیستهاست.

● مظفری ساوجی: اگر بخواهید از همین دیدگاه شعر امروز
تاجیکستان را ارزیابی کنید چه مباحثی مطرح می شود؟

شعر تاجیکستان در مرحله گذار و رسیدن به خودشناسی و
باز یافتن هویت خود است. نمی توان شعر تاجیکستان را با شعر ایران
مقایسه کرد. اما شعر تاجیکستان نسبت به شعر ما با نشاط تر و شادتر
است. با موسیقی بیشتر گره خورده است. مسائلی
مثل وطن و وصف طبیعت در آن برجسته تر از شعر
ماست.

بیش از آنکه شعر اندیشه باشد، شعر سماع و
وجد و نشاط است. بیش از آنکه شعر عرفانی باشد
شطح است. بیش از آنکه وابسته به مدرنیسم باشد
به سنت عشق می ورزد و در دامن آن می بالد.
موجهای انحرافی و جریانهای ضد شعر در آن
کمتر راه یافته است. و مردمش بیشتر با شعر انس
و الفت دارند. اگر چه از حیث اندیشه و فرم و محتوا
از شعر امروز ایران فاصله دارد، اما از حیث نشاط و
شور و وجد، قابل اعتنا تر از شعر ماست. در مجموع
هم شعر تاجیکستان برای ما حرفهایی دارد و هم
شعر ما برای آن سامان گهرهای خوبی به سوغات
می برد.

● مظفری ساوجی: به نظر شما آینده شعر
به سود سادگی است یا پیچیدگی؟

به اعتقاد بسیاری از منتقدان، بشر امروز دارد
به سمت وسوی سادگی قدم برمی دارد و آینده از
آن کسانی ست که می توانند به خوبی با
مخاطبان شان که فراریان از پیچیدگیهای
روزمره گی و روزمرگی اند ارتباط برقرار کنند.
متأسفانه در ذهن ما "شعار" معنی بدی پیدا کرده
است، اما اوج شعر آن گاه است که شعار می شود و

چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد
ما به امید غمت خاطر شادی داریم
و باز در غزلی دیگر می گوید:
یاران! اگر به عیش و طرب خرمند و شاد
ما را غم نگار بود مایه سرور!

● مؤدب: شعر شما سرشار از واژگان عربی است و این نقدی است
که بر شعر شما و بعضی دیگر از شاعرانی که تحصیلات حوزوی دارند
وارد است. چه توجیه یا پاسخی دارید؟

من تقسیم بندی شاعر حوزوی را که مرحوم سیدحسن حسینی چند بار
در باره بنده به کار برده است اصلاً قبول ندارم و با آن موافق نیستم. من پنج
سال در قم درس خواندم، درس ادبیات عرب و فقه و تا حدودی منطق و فلسفه
و حقوق اسلامی و در حد سطحی با برخی از ملزومات شعر آشنا شدم. اگر
این طور باشد مولانا و حافظ که یک عمر با این علوم سروکار داشتند
آیه الله‌ها و حجت الاسلام والمسلمین‌های ادبیات ما می شوند. من در
ادبیات گذشته و فکر می کنم در دیوان عمادالدین نسیمی و حسن دهلوی
کاربرد واژگان قرآنی و دینی را (که به فضای عرفانی غزل رنگ و بوی خاصی
بخشیده بود) در بافت غزل مناسب دیدم، و چون در فضای غزل معاصر این
تجربه را کمتر دیده بودم و با فضای روحی و ذهنی من بسیار نزدیک بود آن را
در برخی از غزلهایم آوردم و فکر می کنم در تقسیم بندی یکی از فرمهای غزل
معاصر، این ویژگی را هم باید مد نظر داشت.

● مؤدب: به نظر شما شعر ما چقدر توانسته است بحرانهای ناشی

از مواجهه جامعه ایرانی با مدرنیسم را بازتاب دهد؟ گزارشها و
تحلیلهای ارائه شده در شعر ما تا چه اندازه در تفکر ایرانی تأثیرگذار
بوده است؟ به عبارت دیگر تا چه اندازه در جریان اندیشه معاصر
حضور داشته است؟

جامعه ما یک جامعه در حال گذار از سنت به سوی مدرنیسم است و
نمی دانم خوشبختانه یا بدبختانه این مرحله گذار بسیار آرام در حال
سپری شدن است. از طرفی ما به سرعت در حال دور شدن از اصالتهای ایرانی
خود هستیم. طرز لباس پوشیدن و آرایش جوان امروزی را ببینید. رعایت
اخلاق را در جامعه تماشا کنید. انصاف و فقر و مشکلات اقتصادی مردم را
ببینید. دور شدن مردم را از هم ببینید. خدا را شکر که این مرحله گذار از سنت
به سوی مدرنیسم سرعتش کم است، لوازمی می خواهد که متأسفانه ما و
جامعه ما نداریم. مثل شنا کردن در استخر چهار متری است وقتی که شنا بلد
نیستیم و کمربند شنا و نجات غریق هم نداریم. تازه اگر از استخر مدرنیسم به
سلامت بیرون بیایم بعد تر امواج دریاچه و دریای پست مدرنیسم ما را در خود
غرق خواهد کرد.

ما باید قبل از هر چیز واکسن سنت بزنیم و با شناخت اصالتهای ایرانی
خود وارد مرحله گذار به سوی مدرنیسم و پست مدرنیسم شویم، وگرنه
مدرنیسم و پست مدرنیسم همان قدر با ارزش و خوب اند که سنت و اصالتهای
ما. و خواهی نخواهی جامعه‌ای که این همه تلاش می کند تا از غنی سازی
اورانیوم عقب نماند، نمی دانم چرا در راه غنی سازی اصالتهایش تا این اندازه
دارد مسامحه می کند! البته راههای اجباری غنی سازی اصالت، آن هم از نوع

صرفاً دین منهای ملیتش مد نظر نیست
و این هم خودش یک نوع افراط و تفریط
است که نسخه اش را عده‌ای غیر ایرانی
برای ما پیچیده‌اند.

● مظفری ساوجی: به نظر شما
چرا "من نفسانی" و "من فردی" در
شعر امروز پررنگ تر از "من جهانی" و
"فرا جهانی" است؟

به نکته خوبی اشاره کردید. ادبیات
فارسی از فخریه سرشار است، اما آنچه
فخامت یک فخریه را تضمین می کند
دقیقاً همین من جهانی و فرا جهانی شاعر
است، نه من فردی و نفسانی.

از این حیث بسیاری از فخریه‌ها
علمی نیست و از جزء و کل هماهنگی
برخوردار نیست. نکته در خور در موضوع
و مبنایی چون فخریه، ژرف ساخت
عرفانی این نمونه است. محویت خودی
در فخریه مایه اصلی است، در غیر این
صورت فخریه شاید انعکاس عقده‌های
فروخته باشد. این نمونه را حتی در مورد
خاقانی نیز یادآور شده‌اند که فخریه‌های
او شاکی ست نه حاکی! اگر چه او به راستی
شاعر بزرگی ست ولی توجه کمتر به
مبنای محو خودی سبب شده است تا
فخریه‌های او شرط لازم و درخور
فخریه‌های فرازمند را پیدا نکند!



ناگهان در ناگهانی از گل و بلخند گفت و گو با علی رضا فرزند



● در غزل هم به اعتقاد من و به اعتقاد بسیاری از منتقدان، شعر انقلاب از شعر پیش از انقلاب جلوتر است و همین که غزل جلوتر باشد یعنی پیش از نیمی از شعر جلوتر است

● اگر این جریان کاذب به شعر دهه اخیر خودش را تحمیل نمی کرد با جرأت و جسارت تمام می گفتم که شعر پس از انقلاب از شعر پیش از انقلاب رشیدتر و باغنازتر و محکمتر است.

● سبک 'کودکان استثنایی' از ساخته های ذهن من است برای نام گذاری این قبیل شعرها. چون به سبک بچه های استثنایی بریده بریده و بی ربط حرف می زنند. تازه مصیبت وقتی آغاز می شود که بخوای این شعرها را ترجمه کنی!

● الآن عده ای دارند با فحاشی به امثال من در خارج از کشور بورسیه می گیرند و پناهنده می شوند.

به بقیه دارد. فردوسی، بیشتر ایرانی است و صد البته که مسلمان هم هست و بر سر ایمان خویش چه سختیها که نکشید، اما به دلایلی و به ضرورت روزگار ترجیح داد که بیشتر ایرانی بماند تا مسلمان که در آن روزگار به فراوانی یافت می شد.

مولانا که بیشتر تلاش داشت مسلمان باشد و صد البته که به فرهنگ ایرانی نیز به شهادت این بیتش عشق می ورزید:

زین همراهم سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

"شیر خدا" در اینجا نماد دینداری و "رستم دستان" نماد ملیت ایرانی است. و "حافظ" اعجوبه ای که "دینداری" و "ملیت" را با اعتدال تمام در شعرهایش انعکاس داد. با این همه از کجا معلوم شاید در روز قیامت ابوالقاسم فردوسی راحت تر از جلال الدین محمد بلخی از پل صراط بگذرد.

● مؤدب: عمده ترین نقدها و نقطه نظرهای شما درباره سیاست گزاریهای شعر ایران در سازمانها و نهادهای دست اندر کار چیست؟ به نظر شما آیا بخشی از بحران مخاطب در شعر ایران ناشی از همین سیاست گزاریهای غلط نیست؟

به قول شاعر تاجیک روان شاد مستان شیرعلی در یک دوبیتی:

دلم سرمایه رنج و الم بشد
که چندی بی قلم صاحب قلم شد
که را گویم، کدامین در بگویم
صف شاعر فرزند و شعر کم شد

من فکر می کنم که دغدغه مسئولان فرهنگی در مورد شعر بسیار کم رنگ شده است. شاید به این دلیل است که شعر را مزاحم می دانند. شعر، اعتراض را هم در خود دارد. اما موسیقی و خط کمتر به اعتراض می پردازد.

شعر نمی تواند درآمدزا باشد، اما موسیقی درآمدزاست. و در جاهایی هم شعر از دست شاعران مسئول لطمه های جدی تر خورده است. پرداختن به خود، بزک کردن خود، نمایش خویش. وضع خیلی از شاعران از حیث اقتصادی اصلاً خوب نیست. وضع پخش کتابهای شعر هم، و مگر همین مسائل، مسائل کوچکی است؟

● مؤدب: به نظر شما چرا کتابهای شاعران برجسته ما به درستی توزیع و شناسانده نمی شود؟

من به برجسته ها کاری ندارم، اما اجازه بدهید از خودم بگویم که آخرین کتابم - عشق علیه السلام - سال ۸۱ چاپ شد و متأسفانه در توزیع بسیار ضعیف عمل شد. اگرچه بعد از دو سال چاپ اول کتاب تمام شد، اما همیشه تأسف می خورم که چرا کتاب را از یک ناشر خصوصی که خیلی در نشر و توزیع ورزیده بود گرفتم و باز تأسف می خورم که دوستان ما چرا یک شبکه گسترده برای توزیع کتاب ندارند.

الآن از میان همه کتابهای من که حدود پانزده عنوان می شود، تقریباً هیچ کدام در بازار کتاب موجود نیست. چند عنوان کتابم در حوزه هنری چاپ شد. مثل "از نخلستان تا خیابان" که چاپ پنجمش

یادآوری این نکته ضروری می نماید که فخریه اصولاً با خودی و آگاهی سرو کار دارد؛ چرا که شاعر می خواهد از خود بگوید، و درست همین جاست که باید به فن - محو خودی - و رندی و بی خویشی آراسته باشد و جمع این دو مقوله به ظاهر ضد و بسیار ضد، نه کار هر روح شاعری است!

● مؤدب: آیا شعر ایران با توجه به رسوخ عمیق مذهب در لایه های اجتماعی آن می تواند لامذهب باشد و در عین حال مردمی؟ چرا شعر فارسی که اصلاً در بستر فرهنگ اسلامی بالیده است از حدود صد سال اخیر دارد به شدت از سایه قرآن می گریزد؟ آیا لورکا، هیوز، الیوت، ناظم حکمت و... می توانند جای خالی نهج البلاغه و معارف قرآنی را پر کنند؟

در این جنگل مولا همه جور جانور پیدا می شود. شاعر لامذهب که سهل است، عده ای شمشیر بسته اند تا به جنگ خود خدا بروند. لامذهبیها با مذهب و خدا کاری ندارند، اما آنها که شمشیر بسته اند تا با خدا بجنگند معلوم است که از تخم و ترکه شیطانند! با این وجود خدا را شکر، شعر معاصر در جاهایی شعر خلوتهای ناب و خدایی نیز هست.

در بین شاعرانی که نام بردید به نظر من هیوز یک شاعر اهل خلوت است. الیوت هم در پارهای از مواقع در خدمت نظام سرمایه داری است و در برخی از شعرهایش به اصالتهای انسانی بازمی گردد، به ویژه در "سرزمین هرز"ش. ناظم حکمت و لورکا را چپها و جریانهای سیاسی، بزرگ کردند، اما هر دو، شاعر بزرگی بودند، و صد البته که اگر هزار تا هیوز و صد تا لورکای دیگر را به این مجموعه اضافه کنید، یک سطر از خطبه نهج البلاغه مولا علی (ع) نمی شود.

● مظفری ساوجی: در ادامه سؤال آقای مؤدب یک سؤال هم من می خواهم مطرح کنم. سابقه تلفیق ملی گرای و اسلام در ادبیات فارسی به چه زمانی برمی گردد؟

می خواهید بگویم به پیش از اسلام؟! باور کنید ما مردمانی موحد بوده ایم و همین توحید را در الواح پادشاهان هخامنشی و اشکانی می توان دید. کدام خط میخی را سراغ دارید که با "به نام اهورا مزدا" شروع نشده باشد؟

با این همه وقتی اسلام آمد، بزرگ ترین فتح اسلام به قول علامه اقبال لاهوری فتح ایران بود، بیشترین خدمت را به اسلام، ایرانیان کردند.

بیشترین یاران مولا علی (ع) ایرانیان بودند. بهترین کتابهای حتی ادبیات عرب و صرف و نحو را ایرانیان نوشتند. اما سابقه تلفیق ملی گرای و اسلام در ادبیات فارسی به زمان طاهریان و صفاریان بازمی گردد و بعد در دوره سامانیان به اوج خود می رسد. دوره طلایی فرهنگ ایرانی و اسلامی دقیقاً در همین دوران است و دوره انحطاط آن دوره حمله مغولان به ایران.

● مظفری ساوجی: از این دیدگاه به نظر شما فردوسی بیشتر مسلمان است یا بیشتر ایرانی است؟

به اعتقاد من باید سه شاعر را به عنوان نماد ایرانی بودن و مسلمان بودن در نظر گرفت که کارشان برجستگی بیشتری نسبت



در حکمت عشق

سالهاست تمام شده است.

● **مؤدب:** شما در سالهای دفاع مقدس از جمله شاعران و دست‌اندرکاران فعال شعر دفاع مقدس بوده‌اید. در سالهای اخیر نیز همواره شاهد حضور پررنگ جناب‌عالی در عرصه‌های شعر و مدیریت فرهنگی بوده‌ایم. بر این اساس ممکن است ارزیابی خود را از شعر و شاعران امروز و نیز مدیران دست‌اندرکار این حوزه در مقایسه با شعر و شاعران سالهای دفاع مقدس و مدیران دست‌اندرکار آن سالها بیان کنید؟

من حتی در روزهایی که دیپلمات بودم و باگذرنامه سیاسی رفت‌وآمد می‌کردم یک لحظه فراموشم نمی‌شد که یک شاعرم و به شاعر بودن خود افتخار می‌کردم. هر وقت هم مسئول شدم به‌خاطر صراحت لهجه‌ام و به

خاطر دلسوزی‌هایم، نتوانستم مدیری بی‌خیال باشم و به هر حال فکر می‌کنم اگر چند صباحی مقامی هم داشتیم از اصالت‌های انسانی فاصله نگرفتیم و به قول معروف خودم را گم نکردم. در مورد شعر دفاع مقدس هم با افتخار می‌گویم که خوشحال‌ام که در این عرصه سهمی هر چند کوچک داشته‌ام. به نظر من شعر دفاع مقدس یکی از تنومندترین شاخه‌های ادبیات معاصر ماست و این شعر از اصیل‌ترین، صادق‌ترین، پاک‌ترین و با‌شناسنامه‌ترین شعرهای امروز است.

● **مظفری ساوجی:** برخورد صدا و سیما را با شعر چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا چهره‌های اصیل و جدی شعر ما به‌ویژه در حوزه شعر اجتماعی مجال حضور در صفحه تلویزیون را می‌یابند؟

صدا و سیما بیشترین استفاده را از شعر و کمترین استفاده را از شاعر می‌کند. یک نوع برخورد رندانه. مثلاً اگر عمر حافظ و مولانا و سعدی کفاف می‌داد و تا امروز زنده بودند، یا مثلاً وارث مشخصی داشتند که از حق و حقوق آنها دفاع می‌کرد، این قدر از حافظ و مولانا دم نمی‌زدند. به نظر من صورت حساب بدهی صدا و سیما به شاعران در گذشته و معاصر از مقدار صله‌های سلطان محمود به شاعران بیشتر می‌شود. البته این مورد برمی‌گردد به حضرات تهیه‌کننده صدا و سیما. اما در مورد شعر اجتماعی و چهره‌های اصیل من نمی‌دانم منظور شما از اصیلها چه کسانی هستند، اما می‌دانم که صدا و سیما و تهیه‌کننده‌های آن بر مبنای اصل "آسته بیا آسته برو که گربه ساخت نزنه" به شعرهای عاشقانه مبتذل بیشتر از شعرهای معترض و اجتماعی بها می‌دهند، چون حساب چک آخر ماهشان را می‌کنند. هنوز هفت هشت کانال تلویزیون یک برنامه ادبی جدی ندارد و تازه از شاعر انتظار "شومن" شدن را دارند. در نگاه خیلی از تهیه‌کنندگان تلویزیونی متأسفانه "شو" از "شعر" اصیل‌تر است!

● **مظفری ساوجی:** نظراتان درباره "نوشداروی طرح ژنریک" که به تازگی توسط انتشارات سوره مهر از مرحوم سید حسن حسینی منتشر شده است چیست؟

سید حسن حسینی از طنز به خوبی استفاده می‌کرد. به خصوص در نقدهای ادبی. اما در شعرهای کلاسیک کمتر فرصت استفاده از طنز را پیدا کرد. و این شاید به دلیل جدی بودن موضوعاتی بود که در شعرهای کلاسیک به آنها می‌پرداخت.

اما بعد که حسینی وارد جریان شعر اعتراض شد چند مثنوی و غزل با حال و هوای اعتراض از او شنیدیم که مایه‌هایی از طنز داشت. مثل:



فی سبیل‌الله خنجر می‌زنند
در زمان شاه خنجر می‌زنند

"نوشداروی طرح ژنریک" اگرچه از لحاظ فرم هم یک کار نسبتاً تازه است، اما بیش از فرم در قالب محتوا یک کار تازه به نظر می‌رسد. ضمن آنکه نباید از نقش قافیه در این شعرها غافل بود. قافیه همان قدر به داد این شعرها رسیده است که طنز. ضمن آنکه طنز این شعرها بیشتر طنز تلخ است از نوع طنزهایی که مثلاً احمد مطر در شعر عرب به کار می‌برد. مثل: "یوسفم در چاه نفت افتاده است". من فکر می‌کنم حسینی در این شعرها از احمد مطر هم تأثیر پذیرفته باشد. شعرهای سلمان هراتی و بیشتر کارهای اعتراضی من در "از نخلستان تا خیابان" هم در همین فضا شکل گرفته است.

● **مظفری ساوجی:** اگر ممکن است خیلی کوتاه نظراتان را درباره این شاعران بیان کنید:

نیما؟

کسی که آمده بود مورچه‌ها را اذیت کند. یک مورچه‌آزار شاعر که آب در خوابگاه آنها می‌ریخت. نیما را باید با نامه‌هایش شناخت. "یا مولاعلی اینجا همه دروغ می‌گویند" یا "جوانک آمده بود می‌پرسید استالین بزرگ است یا امام علی..." به هر حال او پدر بزرگ همه ما شاعرانی است که در این چند دهه سعی کرده‌ایم مثل او مورچه‌آزاری کنیم.

شاملو؟

اگر می‌ماند از دست خیلی از این جوانان به اصطلاح پست مدرن روزگار ما دق می‌کرد، او حق بزرگی به گردن شعر امروز ایران دارد.

اخوان ثالث؟

یک ایرانی با اصل و نسب، از محله اساطیر، که سعی می‌کرد به تمام وصیت حافظ و خیام خراباتی عمل کند. وقتی از مزدت و مزدک ناامید می‌شد می‌گفت: یاعلی موسی‌الرضا دریا! شعر او با شناسنامه‌ترین، اصیل‌ترین و موسیقایی‌ترین شعر این روزگار است.

فروغ فرخزاد؟

زنی که در دنیا جهنم و دوزخ و بهشت را از بی هم تجربه کرد. معصومیت و مرگ با هم به داد او رسیدند.

سهراب سهری؟

مردی از جایی که او را نام نیست. با کشف و شهودی شگفت و زندگانی‌ای که عین شعرش بود. عرفان پاک، تلیقی از بودا و سهروردی و مولانا و بیدل.

منوچهر آتشی؟

شعری با صدای بم. در پشت آن شعر پرصلابت و خشماگین هیچ کس باور نمی‌کند که چه دل نازک و مهربانی می‌تپد. همین که با جوانانی که هم‌سن نوه‌هایش هستند این قدر مهربان می‌جوشد بسیار ستودنی است.

مفتون امینی؟

با همه پیری‌اش جوان‌تر از بسیاری از جوانان شعر سپید است و با اسلوب و نظام می‌گوید. و نوتر از خیلی از آنها فکر می‌کند.

هوشنگ ابتهاج؟

فقط یک بار با او صحبت کردم.

اینها بار خود را بسته‌اند و کار خود را کرده‌اند و غزل را به اوج قله نزدیک کرده‌اند. از طرفی کار غزلسرایان روزگار ما را آن قدر سخت کرده‌اند که



**ناگهان
در ناگهانی از
گل و لبخند**
گفت و گو با
علی رضا قزوه

● به نظر من باید این تنگ نظری را کنار گذاشت و همه زیر سقف آسمان ایران در جهت اعتلای ادبیات کشورمان کار کنیم.

● انجمن شاعران ایران نیز قدمهای خوبی برداشته است. به خصوص در برنامه میهمان ماه به این اصل توجه داشته است.

● جریانهای شعر سپید و نیمایی امروز نسبت به شعر کلاسیک جریانهای فرعی تر و کوچکتری هستند. از عمق و شتاب کمتری هم برخوردارند. به ویژه جریان شعر سپید دچار این سطحی نگری شده است و به نوعی به یک ضد شعر و ضد معنا تبدیل شده است.

● گرایش اروتیک و پرهیز از نجابت در مقوله عشق و تبدیل آن به هوس و شعرهای شهوانی نکته دیگری است که داعیه دارانش بیشتر شاعرانی هستند که یک دوره سابقه جنایی در پرونده شان است.



راه را با هم پیموده ایم. نخستین منتقد شعرهایم هم اوست. با هیچ شاعری به اندازه عبدالجبار صمیمی نبودم.

محمد کاظم کاظمی؟

یک پیر هرات معاصر در روزگار ما. نام کتاب "پیاده آمده بودم" را من برایش انتخاب کردم. نمی توانم باور کنم ملیتی جز خراسانی و ایرانی داشته باشد. با ضریب هوشمندی بالا و جسارتهای زبانی خوب. به هر حال او از استوانه های شعر امروز افغانستان است.

سید ابوطالب مظفری؟

مردی از مشرق تبسم. سیدی که با رسالت و محتوای شیعی شعر می گوید. با وجود آدمهایی مثل سید ابوطالب، افغانستان و سرزمین هزاره ها، دوست داشتنی تر می شود.

محمد علی عجمی؟

او مرا با تاجیکستان آشنی داد. سه سال با هم مشق غزل کردیم. با وجودی که ده سال از من بزرگ تر بود با مهربانی و تواضع به من گفت استاد! او پدیده شعر تاجیکستان است و محکم ترین پل ارتباط شعر امروز ایران و تاجیکستان.

گل رخسار صفی نیا؟

او مشهورترین شاعر تاجیکستان در ایران است و بعد از لایق شیرعلی نیز مشهورترین شاعر در تاجیکستان به شمار می رود. آدم بی شیله پیله ای است. در شعرش احساس، پررنگ تر از دیگر عناصر شعری است.

● با سپاس از شما که در این گفت و گو شرکت کردید.

به ناچار عده ای جوان به جای کعبه، راه ترکستان غزل را در پیش گرفته اند.

شفیعی کدکنی؟

کمی که به خلوتش ما را راه داد، دریافتیم که دنیا برایش به شیزی نمی آرزد. اهل خلوت است و به تمام معنا یک شاعر خوب و یک معلم خوب تر. سهم او در غزل اعتراض و غزل حماسه این روزگار بسیار بزرگ است. شعر او یک شعر با اصالت است که ریشه اش را باید در قرآن دید. نیماییهای او از بهترین نمونه های نیماییهای این روزگار است.

طاهره صفارزاده؟

مظلوم، مثل قرآن در روزگار ما. همانم مادرم! شاعری بزرگ که کلماتش از جنس این جهان نیست! با همه کج خلقیهایش، آزاده ترین و مهربان ترین شاعر روزگار ما اوست. مرا هم واسطه کردند که بپذیرد تا نامش را در "چهره های ماندگار" بیاورند و او هوشش این جهانی نبوده و نیست. با همه اشتغالاتش از آذان صبح تا آذان ظهر بر سر ترجمه یک شعر بلند من به زبان انگلیسی بدون هیچ منتی زحمت کشید.

م. آزاد؟

اینها همه شهیدان راه شعرند.

بیژن نجدی؟

از مظلوم ترین شاعران نوآور. حقیقش بر گردن بسیاری از شاعران جوانی است که داعیه دار شعر دهه هفتاد شدند!

او در عالم دیگری بود. شعر وصیتش را بسیار دوست دارم در دست خطهایش از شعرها و کتابهایی که برایم می فرستاد با من بسیار مهربان بود.

حسین منزوی؟

منزوی مینیاتوربست غزل در روزگار ما بود. هم او با دنیا لج کرده بود و هم دنیا با او؛ طوری که هیچ کس برای او کاری نتوانست بکند.

سلیمان هراتی؟

آخرین بار که در حوزه اندیشه شعر می خواند کنارم نشسته بود. هیچ شاعری به اندازه سلیمان بر من تأثیر نگذاشت. در مرگ هیچ شاعری به اندازه سلیمان گریه نکردم. شاید بعد از او سیدحسن حسینی با رفتنش مرا این قدر شکست. سلیمان در بین جوانان روزگار من یک استثنا بود و در این روزگار جوانی که دارد جا پای سلیمان می گذارد به نظر من جوانی خراسانی است به نام علی محمد مؤدب.

علی معلم دامغانی؟

یک استیلیست بزرگ در شعر معاصر و همان قدر توانمند در عرصه اندیشه. فرم و محتوا در شعر هیچ شاعری به اندازه معلم فاخر نیست. او با ترانه هایش ثابت کرد که می تواند شاعر عوام و خواص باشد.

قیصر امین پور؟

او دایرة المعارف نجابت و خوبی است. و شعرش نیز ظریف است و عمیق. شخصیت او در شعرش به خوبی متجلی است.

عبدالجبار کاکایی؟

دوست بیست ساله من که تاکنون دست کم دویست هزار کیلومتر

